

محیطی شهر محسوب میشوند؛ مانند استانبول در ترکیه یا تنکابن در ایران. این پدیده حتی در شهرهای کوچک و روستاها وجود دارد و مردم بخشی از نیازهای خود را از فروشندگان دوره‌گرد تهیه می‌کنند. اما چه می‌شود که دستفروشی در شهری مسئله است و در شهر دیگر نه؟ این پدیده در چه شرایطی به مسئله تبدیل میشود؟

فرض من این است که دوگانه رسمی - غیررسمی پدیده‌های اجتماعی را به مسایل اجتماعی تبدیل می‌کنند؛ واضح‌تر بگوییم، آنچه پدیده‌ی دستفروشی را به مسئله تبدیل می‌کند، غیررسمی بودن آن است اگر رسمیت یابد، از مسئله بودن هم خارج می‌شود.

در همین شهر تهران، مکان‌هایی وجود دارد که دستفروشی در آنها از حالت مسئله خارج شده و به محل رجوع مردم تبدیل شده است و در مکان‌های دیگر همچنان مسئله است و مسئله ساز! به عنوان مثال دستفروشان در پارک قیطریه و پارک لاله، یک جاذبه‌ی شهری اند و در پارک شهر، یک مسئله‌ی شهری. رسمیت یا عدم رسمیت، موثرترین متغیر این مسئله است. جایی که دستفروشی رسمیت دارد، حالتی کاملاً متفاوت پیدا می‌کند با جایی که این پدیده غیر رسمی است و در نتیجه غیرقانونی.

این تحقیق تلاشی است برای مطالعه‌ی مفهوم غیر رسمی و شناختن دنیای ناشناخته‌ی زندگی در فضای غیررسمی با استمداد از یکی از مصادیق آن؛ یعنی دستفروشی. در این تحقیق تجربه‌ی زیسته‌ی دستفروشان از زندگی با یک شغل غیررسمی را مطالعه کردم بلکه مقدمه‌ای باشد برای تفکر و تامل در مفاهیم دوگانه‌ی رسمی و غیررسمی و تاثیراتی که بر ساختارهای جامعه می‌گذارند.

اگر امکان داشته باشم، سراغ دیگر پدیده‌های رسمیت‌نیافته هم خواهم رفت تا به درکی کاملتر درباره‌ی این مفهوم بنیادین جوامع برسیم.

نیستند، فاقد نظارت و حمایت‌اند و چون غیرقانونی تلقی می‌شوند، در مواردی مسئله می‌شوند و مسایل دیگری می‌سازند. پدیده‌های غیررسمی در بیشتر موارد به عنوان آسیب‌های اجتماعی شناخته می‌شوند و از لزوم ساماندهی آنها حرف‌ها زده شده و طرح‌ها اجرا می‌شود. اما به گمان من مسئله جای دیگری است، پدیده‌ی دیگری است که این پدیده‌ها را به وضعیتی وارد می‌کند که در قامت یک آسیب اجتماعی پدیدار شوند. پدیده‌ها وقتی با عنوان غیررسمی، به حاشیه رانده می‌شوند، ابتدا خودشان در معرض آسیب قرار می‌گیرند، سپس میزبان آسیب‌ها شده و در مراحل خود مولد آسیب‌های اجتماعی می‌شوند. برای درک این روند، به محلات حاشیه‌نشین فکر کنید.

دستفروشی هم در کشور ما ازین دست پدیده‌هاست. مخصوصاً در سال‌های اخیر که تحت تاثیر تحولات اقتصادی، گسترش یافته، وضعیت بغرنجی نیز پیدا کرده و باعث برخوردهای گاه خشنی هم شده است و تقریباً هفته‌ای نیست که خبری در باره‌ی کتک‌کاری، خودسوزی یا خودکشی یک دستفروش نشنوم. غیر رسمی بودن پدیده دستفروشی را تبدیل به یک فضای حاشیه کرده است که هرکس در آن فعال است، اگر چه در اقتصاد کشور دارد فعالیت دارد، جزوی از چرخه توزیع کالا است، باعث گردش پول و ایجاد ارزش افزوده می‌شود، اما از اقتصاد کشور نیست، حمایت نمی‌شود و از نظارت دور است. گویا ما با مدل جدیدی از حاشیه نشینی شهری مواجهیم که علاوه بر قوانین شهری، مقررات اقتصادی هم باعث به حاشیه راندن آنها شده است؛ اینها حاشیه‌نشینان شهر و اقتصادند.

غیررسمی بودن، مانند، حاشیه‌نشینی شهری، مهمترین کلیدواژه‌ی مسئله دستفروشی نیز هست. برای شناخت پدیده دستفروشی و فهم مسایل آن، دوگانه رسمی و غیر رسمی را باید بشکافیم و از آن چراغ قوه‌ای بسازیم برای دیدن فضاهای پنهانی که در حاشیه زندگی شهری ایجاد شده است.

دستفروشی یک پدیده اجتماعی است که در اغلب جوامع وجود دارد، نو هم نیست، قدمتش بسیار بیشتر از بازارهای رسمی است. در برخی شهرهای بزرگ دنیا، دستفروش‌ها جزو جاذبه‌های

است با زبان غالب جایگزین شود. برخی نیز از داشتن لهجه در حین صحبت به زبان رسمی احساس خجالت کرده و در نتیجه تلاش می‌کنند با فرزندان خود را به زبان رسمی حرف بزنند که آنها این تحقیر و خجالت را تجربه نکنند. موارد بغرنج‌تری هم گزارش شده از کسانی که در دادگاه عاجز از استیفای حقوق خود بوده‌اند چون فارسی نمی‌دانسته‌اند. اینها می‌شوند حاشیه‌نشینان فرهنگی جامعه که ممکن است نظام نمادین و برداشت‌های تاریخی و تعاریف هویتی متفاوت و گاه در تضاد با آنچه رسمی است، برای خود داشته باشند.

این را می‌توان درباره مذاهب هم بررسی کرد؛ یعنی رسمی بودن یک یا چند مذهب و غیر رسمی بودن دیگر مذاهب و ادیان؛ که باز در کشور ما بسیار پررنگ است. می‌دانیم که رسمی شدن یک مذهب در کشور به معنای ایمان آوردن همه جمعیت به آن مذهب نیست؛ بلکه به حاشیه راندن دیگر مذاهب از ساحت قدرت است. حالا غیر رسمی بودن در این حوزه می‌تواند گاهی معنای ممنوع بودن هم داشته و با عواقب سنگینی چون اتهام ارتداد یا فشار اجتماعی به شکل نجس، منحرف و ... مواجه شود! خب، نتیجه غیررسمی بودن در چنین پدیده‌هایی چیست؟ جز به حاشیه راندن عده‌ی زیادی از مردم و ممانعت از خلق ارزش‌های مشترک و هنجارهای برآمده از آن؛ و ایجاد شکاف‌های پیدا و پنهان اجتماعی که گاه در حد تشکیل گروه‌های استقلال طلب هم دیده می‌شود؛ و کاهش اعتماد عمومی و شکل نگرفتن سطوح بالای مشارکت و در نتیجه کاهش سرمایه اجتماعی؟

این سه مثال را گفتم که مقدمه‌ای باشد برای موضوع پژوهش، دستفروشی؛ پدیده‌ای که برای عده‌ی زیادی شغل است و برای امرار معاش در آن فعالیت دارند، ولی به رسمیت شناخته نمی‌شود و با عناوینی چون شغل کاذب و سد معبر، در معرض برخوردهای قانونی گاهی خشونت بار نیز قرار می‌گیرد. خب؛ مسئله چیست؟

رسمی و غیر رسمی مفاهیمی هستند که باعث مرزبندی در پدیده‌های اجتماعی می‌شوند. هر آنچه رسمی است از حمایت قانون برخوردار است و نظارت می‌شود. اما غیر رسمی‌ها چنین

می‌شود با ابعادی پیچیده‌تر و عجیب‌تر! «غیر رسمی» بودن در این مثال چه نتیجه‌ای دارد؟ مثلاً در چند سال اخیر، مدام از رشد «ازدواج سفید» در ایران ابراز نگرانی می‌شود؛ این پدیده در واقع یک سبک از زندگی زناشویی است که در ایران غیر رسمی و به اصطلاح نامشروع است در نتیجه از حمایت‌های قانونی و خدمات اجتماعی محروم است؛ اما پدیده‌ای است که وجود دارد و بنابر آنچه گفته می‌شود، دارد رشد می‌کند! وقتی در یک جامعه، تنها یک شیوه از روابط جنسی رسمی می‌شود؛ بقیه که در حاشیه می‌مانند؛ چه می‌شوند؟ یک مثال دم‌دستی‌اش در ذهنم، کودکی است که در هشت‌سالگی فاقد شناسنامه بود و محروم از تحصیل، چون پدر و مادرش رابطه‌ی غیررسمی ولی شرعی داشتند که ثبت نشده بود. خانواده پدر بچه را نپذیرفته‌اند و پسرشان نیز تحت فشار خانواده، تن به وظایف پدری نداده بود و در نتیجه مادر هم نتوانسته بود شناسنامه بگیرد. تعداد چنین کودکانی در ایران زیاد است و اغلب سرگذشت تلخ و مصیبت‌باری دارند.

مثال دیگر؛ در قانون اساسی ایران تنها زبان فارسی به رسمیت شناخته شده است و دیگر زبان‌ها که بعضاً گویشوران میلیون‌ها نفر دارند؛ غیر رسمی‌اند. ترکی، کردی، عربی، بلوچی و... می‌دانیم که زبان چیزی بیش از ابزار انتقال پیام است، زبان ابزار اندیشه است؛ نظام نمادین انسان‌ها با زبان شکل می‌گیرد؛ نسبت زبان با فرهنگ چنان عمیق و پیچیده است که می‌توان زبان را مهم‌ترین وجه فرهنگ یک جامعه دانست.

وقتی زبان یک گروه اجتماعی، غیر رسمی باشد، ادبیات، تاریخ و فرهنگ آنها نیز غیر رسمی خواهد بود. اینجا عدم رسمیت اگرچه به معنی ممنوعیت نیست، اما شبیه به اسکان غیر رسمی، باعث محرومیت می‌شود؛ و نتیجه‌ی محرومیت، تبعیض است که عوارض آن، چه می‌تواند باشد، جای مطالعه دارد. جامعه برای زبان غیر رسمی، امکانات آموزشی فراهم نمی‌کند، برای تطورش بودجه‌ای اختصاص نمی‌دهد، در نشر ادبیاتش مسئولیتی احساس نمی‌کند، بازخوانی تاریخ‌اش اهمیتی ندارد و در نتیجه هویت گویشوران آن زبان، در حاشیه هویت گویشوران زبان رسمی شکل می‌گیرد. بعضی از آنها حتی تصور می‌کنند زبانشان ناقص، فاقد دستور زبان و ناتوان از کتابت است و در نتیجه بهتر

پژوهش در سراسر دنیا قرار گرفته است. نکته اینکه در راهکارهای عملی که در سال‌های اخیر، برای ساماندهی مناطق حاشیه‌نشین شهرها ارائه می‌شود؛ غالباً یافتن راهی برای به رسمیت شناختن این مناطق و سپس نوسازی کالبدی و دیگر اقدامات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی پیشنهاد می‌شود. می‌توان گفت، همانطور که «عدم رسمیت» کلیدواژه ایجاد حاشیه‌نشینی است؛ «رسمی شدن» هم کلیدواژه‌ی ساماندهی حاشیه‌نشینی و کاهش آسیب‌های آن است.

می‌دانیم که «عدم رسمیت» مختص شهرسازی نیست؛ در فرهنگ و جامعه نیز با پدیده‌های زیادی روبرو هستیم که غیر رسمی‌اند؛ آن مقدمه‌ها را نامربوطاً نوشتیم که اصطلاحات غیررسمی – حاشیه‌نشین را وام گرفته و برای پدیده‌هایی استفاده کنیم که به خاطر به رسمیت شناخته نشدن، در جامعه به حاشیه رانده می‌شوند. مشابه حاشیه‌نشینان شهر؛ نه بیرون و دور از آن؛ بلکه در آن و نه از آن!

ایده‌ام را با چند مثال توضیح دهم: در کشور ما رابطه‌ی جنسی تنها در حالتی به رسمیت شناخته می‌شود که در قالب ازدواج رسمی و ثبت شده باشد و جز آن غیر رسمی است. پا گذاشتن به محدوده غیر رسمی در این مسئله هم مجازات غیر رسمی می‌تواند داشته باشد و هم در مواردی ممکن است به مجازات‌های بسیار جدی و خطرناک مانند سنگسار هم منجر شود.

جامعه‌ی ایران تنها رابطه جنسی‌ای را به رسمیت می‌شناسد که مبتنی بر امضای قرارداد رسمی ازدواج باشد و هر نوع خدمات و حمایت نیز در گرو همین است. مثلاً اگر رابطه جنسی غیر رسمی منجر به حاملگی شود؛ فرزند حاصل نامشروع است و چنان عواقب قانونی و فشارهای اجتماعی سنگینی دارد که اغلب طرفین رابطه، سقط جنین را بر تولدش، ترجیح می‌دهند؛ که آن هم غیر رسمی است و لاجرم پنهانی انجام می‌شود که مسایل و آسیب‌های خود را دارد.

تصور قالبی این است که روابط جنسی غیر رسمی در جامعه نباید باشد و سخت‌گیری‌ها، مجازات‌ها و فشارها برای جلوگیری از آن است، اما از بین نمی‌رود و بنا بر شواهد؛ روز به روز هم بیشتر

مسئله چیه؟

در ادبیات شهری به مناطقی که با ساخت و ساز غیر مجاز شکل گرفته و ساختمان‌هایشان فاقد اسناد رسمی‌اند «حاشیه‌نشین» گفته می‌شود. این شیوه سکونت شهری را به طور دقیق‌تر «اسکان غیر رسمی» می‌گویند و مناطقی که در آن سکونت، غیر رسمی است، به مناطق «حاشیه‌نشین» مشهورند. به این معنا، حاشیه‌نشین، لزوماً منطقه‌ای نیست که در حاشیه شهر باشد، ممکن است در وسط شهر نیز قرار گیرد؛ اگر سکونت در آن غیر رسمی باشد، منطقه حاشیه‌نشین خواهد بود.

«حاشیه‌نشینی» بر خلاف ظاهرش، معنایی جغرافیایی ندارد؛ یعنی این مناطق حاشیه‌ی شهر نیستند بلکه در حاشیه‌ی زندگی شهری‌اند! اگر چه در شهراند ولی شهر نیستند؛ خدمات شهری را دریافت نمی‌کنند، از زیرساخت‌های شهر محروم‌اند و البته متقابلاً مسئولیت‌های شهرنشینی را هم ندارند!

«عدم رسمیت» مهمترین کلیدواژه‌ی پدیده «حاشیه‌نشینی» در شهرهاست که ابعاد پیچیده‌ی جامعه‌شناختی، انسان‌شناختی، اقتصادی، سیاسی، امنیتی، بهداشتی و ... آن، موضوع مطالعه صدها

می‌دانیم؛ فقر و بیکاری. دستفروش‌ها خیابان را نه برای کار، که در واقع برای یک تظاهرات خیابانی مسالمت‌آمیز انتخاب کرده‌اند. آنها دارند حق کار خود را فریاد می‌زنند و این شاید آخرین تلاششان برای نان در آوردن باشد؛ چه گزینه‌ای غیر از این وجود دارد؟

در متروی تهران با یک زن دستفروش حرف می‌زدم، حسابدار بود؛ همسرش نیز تکنسین یک شرکت فنی. هر دو کمتر از یکسال پیش بیکار شده و به دستفروشی پناه آورده بودند. تعداد زیادی چنین هستند. اینها دارند برای نان تلاش می‌کنند و مدیران شهری ما از سعد معبر و زشت شدن چهره‌ی شهر حرف می‌زنند! تفاوت اولویت مسایل را ببینید! یکطرف درد گرسنگی دارد یک طرف تصویر شهر! کدام مهم است؟

اینها را در همین مقدمه آوردم که سنگ‌هایم را واکننده و موضع‌م را گفته باشم که در این کتاب روایت غیررسمی‌ها را خواهید خواند، یعنی آنها که به حاشیه رانده شده‌اند و نه روایت رسمی‌ها را که همه‌ی ابزارها را در اختیار دارند، از جمله قانون که منشاء از رسمیت انداختن هویت‌های متفاوت است. یک نکته به اقتباس از جمله‌ی معروف درباره تاریخ‌نویسی بگویم و بگذرم، قانون را همیشه رسمی‌ها نوشته‌اند...

مقدمه

یکی از دوستانم پرسید پایان‌نامه رو چی کردی؟ گفتم پروپوزالم تصویب شد، درباره دستفروشان ... اجازه نداد جمله‌ی من تمام شود، گفت اوه اوه اوه بیجا همین چهارراه ولیعصر رو کار کن، قیامته! همیشه دیگه رد شد، دفترکارشان آنجاست و گویا از ازدحام پیاده‌روها به رنج افتاده بود. کمی در این باره حرف زدیم که دستفروش‌ها دارند برای لقمه‌ای نان تلاش می‌کنند با من همراه بود ولی نظرش این بود که آخه اینطور هم همیشه که... تقریباً همان چیزی که مدیران شهری مدام تکرار می‌کنند.

راستش کسی منکر مشکلات ناشی از تراکم دستفروشان در بعضی از معابر شهری نیست، بله من هم وقتی از چهارراه ولیعصر تهران عبور می‌کنم، در حرکت به زحمت می‌افتم. همچنین در خیابان گرجیلر یا تربیت تبریز، حالا که مسئله را پژوهش کرده‌ام با اطمینان می‌گویم که خود دستفروش‌ها هم راضی به این تراکم نیستند، اما آیا مشکل اصلی تراکم در پیاده‌روهاست؟

واقعیت این است که وضعیت پرتراکم دستفروشی در شهرهای بزرگ ایران، جلوه‌ای از مشکل بزرگتری است که همه درباره‌اش

۱۰۷ در شهر

۱۰۹ در همین چند سال گذشته

۱۳۳ چنان که من دیدم

۱۴۱ روایت دستفروشان

۱۴۳ من مشتری داستانش بودم ولی او لباس میفروخت

۱۴۵ گفت وگو بین تعقیب و گریز

۱۵۱ مردی که شعر می فروخت ولی شغلش این نبود

۱۵۲ باز تولید غیررسمی ها در فضای رسمیت یافته

۱۵۷ شغل کاذب

۱۵۹ خواستگار دستفروش

۱۶۷ یک بحث فمینیستی در لب خط

۱۷۹ قدرت رهایی بخش دستفروشی

۱۸۳ مظلونین همیشگی

۹۸۱ دستفروشی یعنی نمایش

۱۹۳ سیاست و دست فروشی؛ سیاست دستفروشی

۲۰۹ یک آقای صراف که پشت شیشه ضدگلوله نبود و می شد با او حرف زد

۲۲۱ مسافر گرسنه

۲۳۷ خشونت پنهان خیابان

۲۵۷ خب؟

۲۵۹ ادب از که آموختی؟ از شبکه خبر

۲۶۳ جان کلام

۲۷۷ چند نکته از آن معنا

۲۷۹ دستفروشی غیررسمی است یعنی چه؟

۲۸۳ نتیجه غیررسمی بودن

۲۸۷ چه باید کرد؟

مقدمه	۱۳
مسئله چیه؟	۱۵
از مقاله، پقاله‌ها و کتاب، متاب‌ها	۲۱
پژوهش‌گران براین باورند که...	۲۳
ولی دانشمندان می‌گویند...	۴۱
دستفروشی، دستفروش	۴۳
شغل کاذب	۴۷
هویت شغلی	۵۱
به رسمیت شناسی	۵۵
مگر می‌شود به رسمیت شناخت؟	۶۳
چه‌کسی می‌شناسد و چه‌کسی شناخته می‌شود	۶۷
مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن	۷۱
حق به رسمیت شناخته شدن	۷۹
آخه تا کجا؟ آیا همه حق دارند؟	۸۳
حالا چطور میشه فهمید؟	۸۷
پیش از روش	۸۹
واضح‌که!	۹۳
چطور یعنی؟	۹۷
جامعه‌شناسی در تاریکی!	۱۰۱

اولین باری که بساط کردم، انقدر گشتم
بود که اصلاً برام مهم نبود مردم چی
فکر می‌کنند...

انسان به میزانی که به رسمیت شناخته
می شود، می تواند به شکوفایی و
بالندگی برسد»
چارلز تیلور

متولد تبریزم در یک خانواده‌ی مهاجر
روستایی از دامنه‌ی شمالی سهند، روزی در
قطار تبریز- تهران، با دوربین عکاسی آشنا
شدم و تقریباً همان ایام برای اینکه از کار اخراج
نشوم، دنبال یادگیری گرافیک رفتم. اینطور
شد که از کارگری در یک شرکت تبلیغاتی وارد
دنیای هنر شدم.

هنر برای دیگران، هنر بود و برای من نان،
پس با دغدغه‌های اجتماعی و انسانی ام قاطی
شد و مرا به سمت مستندسازی کشاند. اما
مستند ساختن از جامعه، بی شناخت، احمقانه
بود، رفتم پی دانشجویی...

حالا دانشجوی جامعه‌شناسی هستم و
مستندساز. آنچه در این کتاب خواهید خواند،
پایان نامه کارشناسی ارشدم بود.



✉: hadi.sobh@gmail.com

🐦: @mohsen_haadi

Hava Ra Az Man Begir, Shoghlam Ra Na

Yazar
Mohsen HADİ

Tez Danışmanı
Afsaneh EDRİSİ

Tercüme
Mahsa SABBAGHİ

Söyleşileri Metne Aktaranlar
Mahdieh AHANİ
Mortaza SALMANİ

Kapak Fotoğrafi
Saied FADAİAN

ISBN: 978-625-7305-14-3

1. Baskı
Mart, 2021 / Ankara

 **Grafiker®**
Yayınları
Yayın No: 380
Web: grafikeryayin.com

**Kapak, Sayfa Tasarımı,
Baskı ve Cilt**

 **Grafiker®**

Grafik-Ofset Matbaacılık Reklamcılık
Sanayi ve Ticaret Ltd. Şti.

Oğuzlar Mahallesi
1396. Cadde No: 6/A
06520 Balgat-ANKARA
Tel : 0 312. 284 16 39 Pbx
Faks : 0 312. 284 37 27
E-mail : grafiker@grafiker.com.tr
Web : grafiker.com.tr

Kitabın hukuksal ve bilimsel sorumluluğu yazarına aittir.